

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي

ائمه(ع) با ايجاد سازمان شيعه، برای حکومت حقه زمينه‌سازی می‌کردند

عرض شد که ائمه(ع) با ايجاد تشکيلات مؤمنين و به عبارتی سازمان شيعه - يعنی کسانی که به امامت حضرات معصومين کما هو حقه ايمان و اعتقاد داشتند؛ يعنی کسانی که ائمه(ع) را منصوب از طرف خداوند، صاحب علم نبوی، حافظ قرآن (فی قلوبهم) می‌دانستند- سعی در گسترش جبهه حق جهت زمينه‌سازی برای حکومت حقه داشتند.

دیدگاه شیعیان واقعی نسبت به ائمه(ع)

شيعه واقعی کسانی‌اند که معتقدند ائمه(ع) نیازی به خواندن قرآن از روی آن ندارند؛ يعنی قرآن را از روی آن نمی‌خواندند تا متوجه معنا و مفهوم آن بشوند؛ بلکه القرآن فی قلوبهم. ائمه(ع) مصداق آیه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» (۱) هستند. پیامبر اکرم(ص) نیازی به خواندن قرآن از روی آن ندارند. حضرت با قرآن متحد هستند. تعبیری که پیامبر(ص) در حدیث ثقلین دارند، نمی‌تواند بر خود ایشان صادق نباشد؛ حضرت در آن حدیث فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنِّهَما لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...» (۲). اهل بیت(ع) و قرآن افتراق‌پذیر نیستند. عدم افتراق‌پذیری يعنی چه؟ افتراق- پذیری به این معنا نیست که مثلاً امام رضا(ع) در یک طرف و قرآن نیز در طرف دیگر باشد. عدم افتراق‌پذیری به این معنا است که وجود ائمه(ع) با قرآن متحد است. ممکن است گفته شود ائمه(ع) قرآن را ختم می‌کردند؛ اما این فعل ائمه(ع) به این معنا است که ائمه(ع) قرآنی را که با آن متحد بودند، از روی آن تلاوت می‌کردند. بین تلاوت معصومین(ع) از روی قرآنی که با آن اتحاد دارند، با تلاوت غیر معصومین تفاوت وجود دارد.

مثالی برای تقریب به ذهن

ممکن است زید برای دیگری نامه‌نگاری کند. نامه در مرحله اول با خود نگارنده آن، یعنی زید اتحاد ذهنی دارد و سپس در عالم خارج به وجود کتبی تبدیل می‌شود؛ به این معنا که وجود ذهنی نامه، در نوشتار به وجود کتبی تبدیل می‌شود؛ لذا وجود ذهنی نامه نسبت به کتابت مقدم است. اما ممکن است دیگری برای زید مکاتبه و نامه‌نگاری کند که در این صورت، نامه ارسال شده برای زید ابتدا وجود کتبی دارد و سپس به وجود ذهنی تبدیل می‌شود؛ برخلاف نامه‌نگاری زید برای دیگری که در آن، ابتدا وجود ذهنی و سپس وجود کتبی است. پیامبر(ص) حتی اگر قرآن را از روی آن تلاوت کنند، قرآن برای ایشان ابتدا وجود ذهنی است و سپس وجود کتبی است. قرآن با پیامبر(ص) متحد است؛ بلا تشبیه مانند کسی که نامه‌ای را که خودش نوشته است، آن را بخواند و یا بلا تشبیه مانند مجتهدی که رساله عملیه خودش را بخواند. مجتهد آنچه را که با خودش متحد است، در وجود کتبی لحاظ می‌کند. پیامبر(ص) اگر قرآن را هم از روی آن تلاوت کنند، آنچه که در وجود ذهنی و ذاتی با ایشان متحد است، در وجود کتبی نیز رؤیت می‌کنند. قرآن برای ائمه(ع) نیز ابتدا وجود ذهنی و سپس وجود کتبی است؛ یعنی اگر امام معصوم(ع) قرآن را تلاوت می‌کنند، برای ایشان در مرحله بعد از وجود ذهنی، وجود کتبی است. امام معصوم(ع) نسبت به قرآن غیبت ندارد و از قرآن غائب نیست. غائب بودن قرآن نسبت به ائمه(ع) به این معنا است که ائمه اطهار(ع) از خودشان غائب باشند و حال آنکه چنین چیزی امکان ندارد. انسان نمی‌تواند از خودش غائب باشد؛ ولذا هرگز زمانی بر اهل بیت(ع) نگذشت که از محضر قرآن غافل باشند؛ بلکه دائماً در محضر قرآن هستند؛ چنانچه دائماً از جهت ذکر در محضر خداوند هستند. دعای حضرت امیر(ع) مستجاب است؛ حضرت در دعای کمیل می‌فرمایند: «أَسْئَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً» (۳)؛ یعنی از تو می‌خواهم به حقت و قدست و بزرگترین صفات و نام‌هایت که همه اوقاتم را از روز و شب به یادت آباد کنی. ذکر به معنای «یاد» است و چون دعای حضرت مستجاب است، درواقع حضرت از عدم غفلتشان حتی برای لحظه‌ای نسبت به خداوند، گزارش می‌دهند. و از طرفی دیگر، به دلیل اینکه قرآن ذکر خداوند است، پس حضرت لحظه‌ای از کلام خداوند غفلت ندارند. ذکر به معنای یاد است و آنچه بر زبان جاری می‌شود، ورد است. اذکار یعنی اورادی که انسان را به یاد خداوند می‌اندازد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۴). در این آیه اگر مراد از «صلاة» اذکار باشد، معنای آیه این می‌شود که «أَقِمِ الْأَذْكَارَ لِذِكْرِي». چون خود نماز یک ذکر است، لذا ذکر در آیه به معنای یاد است. با این بیان، مراد خداوند این است که نمازها و رکعات و سجود باید برای یاد خداوند برپا داشته شود. بنابراین ذکر یعنی یاد و اصل ورد برای ذکر است.

در شبی که علی(ع) با یکی از اصحاب خودشان از جایی عبور می‌کردند، صدای فردی که قرآن را با صدای بلند می‌خواند، به گوش می‌رسید. صحابی حضرت به ایشان عرض کرد: چه صدای دلنشینی! امام(ع) فرمودند: این صدا فقط لقلقه زبان است و برای او به یاد تبدیل نشده

است؛ اگر قرآن خواندن او یاد خداوند باشد، در برابر امام خود قرار نمی‌گیرد. نمی‌توان تصور کرد فردی به یاد خدا باشد و با علی(ع) در تعاند باشد.

کسانی که اهل ذکر نیستند، دو دسته‌اند

بنابر این هرکسی در هر جایی که با اهل بیت(ع) و حجت خداوند تقابل داشته باشد، معلوم می‌شود ذکر او ذکر نبوده است؛ بلکه ورد و لقلقه زبان است. ممکن است گفته شود اینکه برخی از عوام که در حال خواندن قرآن و یا نماز هستند، خداوند چگونه با آنها برخورد می‌کند؟

این دسته، اهل اوراد هستند و اهل ذکر نیستند. البته این‌گونه افراد بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که نسبت به حق، علم و آگاهی دارند؛ و دسته‌ای که نمی‌دانند و هیچ‌گونه تعاندی با اهل بیت(ع) ندارند. آنچه باعث می‌شود ذکر فقط لقلقه زبان باشد، تعاند با اهل بیت(ع) است. این دسته، شناخت و تعاندی ندارند و امر بر آنها مشتبه شده است. چنین افرادی می‌توانند به یاد خدا باشند و بالأخره خداوند نیز از آنها دست‌گیری می‌کند. به‌طور کلی هرکس قاصر و محب اهل بیت(ع) باشد، هنگام مرگ که علی(ع) بر او تجلی می‌کند، حق را می‌بیند و به آن اعتراف می‌کند.

حضرت به یکی از اصحاب خود در عبارتی فرمودند:

«يَا حَارِ هَمْدَانُ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي * مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبْلًا» (۵)؛ ای حارث همدانی هرکسی هنگام مرگ، چه مؤمن و چه منافق مرا خواهد دید. حضرت هنگام احتضار افراد بر آنها تجلی می‌کنند. اگر محتضر در دنیا معاند بوده باشد، هنگام مرگ نیز ولایت حضرت را قبول نمی‌کند و ایشان را رد می‌کند؛ و لذا به جهنم واصل خواهد شد؛ اما اگر معاند و قاصر نبوده باشد، هنگام مرگ، حق را می‌بیند و به آن ایمان می‌آورد و با ایمان از دنیا خواهد رفت؛ چنان‌که در برخی روایات راجع به مسیحیان چنین مطلبی وجود دارد و خداوند نیز در قرآن در مورد برخی از اهل کتاب می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (۶). حضرت بر اهل کتاب نیز تجلی می‌کنند. خیلی از این افراد، قاصر هستند و علم و آگاهی ندارند. فردی که در یک خانواده مسیحی به دنیا آمده و رشد کرده و بزرگ شده است، هرچه شنیده، تعالیم مسیحیت بوده است.

برطبق آنچه نقل شده است، یکی از قاتلین حضرت زهرا(س) در حال مرگ قرار گرفت؛ درحالی‌که علی(ع) بر بالین او حاضر شدند. او به حضرت گفت: هل لی من توبه؛ آیا راهی برای توبه وجود دارد؟ خیلی عجیب است؛ قاتل حضرت زهرا(س) از حضرت علی(ع) می‌پرسد که آیا راه بازگشتی برای او وجود دارد. حضرت در جواب او فرمودند: بله؛ منتها اعلام

کن که بر باطل بودید و حق با من (علی) بوده است. اما او نه تنها اعلام نکرد، بلکه گفت: النار و لا العار؛ یعنی جهنم می‌روم؛ ولی این عار را نمی‌پذیرم.

این حدیث در منابع قرن اول و دوم وجود ندارد؛ ولی این‌گونه نیست که هرآنچه در آن منابع وجود نداشته است، قطعا وجود نداشته است. چنین مطالبی هم می‌تواند برای اختلاف‌افکنی بین عامه و خاصه باشد و هم می‌تواند بیان یک‌سری واقعیت‌ها باشد.

هر فردی که به شمشیر علی(ع) به درک واصل شده باشد، قطعا در جهنم خواهد بود

سؤال: برخی از عامه که شیعیان را مهدورالدم می‌دانند و آنها را به قتل می‌رسانند تا به ثواب برسند، آیا معاند هستند یا غیرمعاند؟

پاسخ استاد: در ظاهر شیعیان موظف و مأمورند تا با آنها به‌طور جدی مقابله کنند و آنها را به قتل برسانند؛ اما اینکه چنین افرادی نزد خداوند چگونه هستند، نمی‌توان به‌طور قطع، اظهار نظر کرد؛ اما آنچه را که می‌توان به‌طور قطع درباره آن نظر داد، این است هر فردی که به شمشیر علی(ع) به درک واصل شده باشد، قطعا در جهنم خواهد بود؛ اما اگر به شمشیر غیر معصومین کشته شده باشد، در اینکه مقتول، جهنمی است یا نه، نمی‌توان نظر داد. وقتی علی(ع) شمشیر می‌زند، شمشیرش خطا نمی‌کند؛ یعنی علی(ع) نسبت به اینکه طرف مقابل ایشان، معاند است و یا اینکه جاهلی است که تحت تأثیر تبلیغات مسموم قرار گرفته است، علم دارند.

در نبرد صفین بعد از لیلۃ‌الهریر هنگام صبح که همه خسته شده و از پای درآمده بودند، حضرت با مالک اشتر در اردوگاه نشسته بودند. آنها شب قبل حدود ۲۴ ساعت نبرد داشتند. مالک به امام(ع) عرض می‌کند: شب سختی پشت سر گذاشتیم. حضرت نیز گفته مالک را تأیید کردند. مالک به حضرت عرض کرد: چند نفر از دشمنان را به درک واصل کردید؟ حضرت فرمودند: حدود هزار نفر. مالک دومرتبه به امام(ع) عرض کرد: آقا! شما پیر شدید. امام(ع) فرمودند: چطور؟ مالک به حضرت عرض کرد: من نیز هزار نفر را کشتم؛ درحالی‌که شما علی و فاتح خیر هستید و من مالک اشتر نخعی (۷).

امام(ع) به مالک فرمودند: ای مالک! من پیر نشدم. تو بدون حساب و کتاب (به قول معروف فله‌ای) کشتی و همین‌طور دشمن را درو می‌کردی؛ اما من، انتخابی می‌کشتم. مالک به امام(ع) عرض کرد: یعنی چه؟ حضرت فرمودند: من تا هفت پشتِ طرف مقابل را می‌دیدم و اگر حتی یک مؤمن از هرکدام از طرف مقابل به دنیا می‌آمد، او را نمی‌کشتم.

این تعبیر حضرت نشان می‌دهد کسی که به شمشیر ایشان کشته شده بود، قطعاً جهنمی بود؛ اما در مورد کشته‌های شمشیر سایر اصحاب حضرت از غیر معصومین نمی‌توان اظهار نظر کرد؛ گرچه وظیفه مقابله با این‌گونه افراد از دشمن وجود دارد؛ و لذا ممکن است فردی قصاصاً کشته شود، درحالی‌که جایگاه او بهشت است؛ مانند اینکه فردی در یک نزاع با دیگری خود را صاحب حق، و طرف مقابل را مهدور الدم می‌داند، و لذا طرف مقابل را به قتل رسانده و نتوانسته مهدور الدم بودن او را برای قاضی اثبات کند. قاضی، حکم اعدام او را صادر می‌کند و او اعدام می‌شود. قاتل قبل از اعدام، توبه کرده و با قصاص، پاک شده و از دنیا می‌رود.

ائمہ (ع) دنبال تربیت سازمان شیعه بودند تا حاکمیت عدالت‌مدارانہ تحقق یابد

به هر تقدیر، شیعه کسی است که امام خود را به‌گونه‌ای که زیارت جامعه معرفی کرده است، می‌شناسد و اگر چنین شیعه‌ای به تعداد لازم و مورد نیاز برسد، هدف ائمہ (ع) محقق خواهد شد. مشکل عدم تحقق حاکمیت عدالت‌مدارانہ، از این جهت نیست که مردم خواهان عدالت نیستند؛ همه طالب عدالت‌اند؛ ولی نمی‌دانند عدالت چیست و فکر می‌کنند عدالت آن چیزی است که طرف مقابل و دشمن برای آنها بیان می‌کند. حضرت علی (ع) مدار عدالت است؛ اما مردم نمی‌دانند و نسبت به این موضوع آگاهی ندارند و علی (ع) را مانند دیگران واجد اشتباه و خطا می‌دانند. حضرت دنبال تربیت چنین سازمان شیعه‌ای بودند و چنین سازمانی برای یهود خطرناک است و هرچه این تعداد از شیعه زیاد شود، سازمان یهود و دشمن مهار می‌شود. حضرات معصومین (ع) دنبال تربیت چنین نیرو و سازمانی بودند و دشمن نیز دنبال یافتن این سازمان بود و هرچه زمان به جلو می‌رفت، یافتن آن سازمان برای دشمن سخت‌تر می‌شد.

گفتیم که در زمان امام کاظم (ع) طرف مقابل در یافتن این مجموعه به شدت حساس می‌شود و هرچه زمان به جلو می‌رود، از این جهت ناتوان‌تر و مستأصل می‌شوند و حضرات معصومین (ع) در سیستم طرف مقابل نفوذ بالایی داشتند.

مسائلی که به تحقیق نیاز دارد

مسئله‌ای که قبلاً عرض شد و به تحقیق نیاز دارد، چند مورد است:

مورد اول، افرادی هستند که درون سیستم طرف مقابل نفوذ می‌کردند؛

مورد دوم، جنگ‌ها و مخالفت‌های علنی است که اتفاق می‌افتد؛ مانند حرکت بنی‌الحسن، حرکت بنی‌زید و حرکت بنی‌عبدالله بن جعفر. این سه گروه علیه بنی‌عباس وارد اقدام عملیاتی شدند. این

حرکت‌ها علیه حکومت جور به‌صورت متحدالشکل درآمده بود؛ یعنی حرکت زیدیه و حرکت بنی‌الحسن و حرکت بنی‌عبدالله بن جعفر تقریباً باهم متحد شده بود. این‌گونه حرکت‌ها به چه میزان می‌توانست به‌نفع پنهان ماندن سازمان شیعه کمک کند و تا چه حد می‌توانست به‌ضرر باشد و حضرات معصومین (ع) نسبت به این‌گونه حرکت‌ها چه موضعی می‌بایست داشته باشند؟

حضرات معصومین (ع) حرکت‌ها و قیام‌ها را نظارت و مدیریت می‌کردند

در اینجا به نکته‌ای اشاره می‌شود و آن اینکه ممکن است حرکتی در جامعه اتفاق بیفتد که در ظاهر امام‌المسلمین به‌طور صددرد با آن مخالف باشند، اما باطن این حرکت، به‌نفع امام و درواقع امام‌المسلمین از چنین حرکتی خشنود و راضی باشند و حال آنکه ظاهراً امام‌المسلمین باید نسبت به آن حرکت از خود مخالفت نشان دهند. ممکن است چنین چیزی وجود داشته باشد. در مورد حرکت بنی‌الحسن یعنی بعد از محمد نفس زکیه، فرزندان او یعنی فرزندان عبدالله حرکت را ادامه دادند. بعد از زید، فرزندش عیسی حرکت را ادامه داد و سپس احمد بن عیسی - بن زید آمد. این حرکت‌ها به چه میزان، دستگاه حاکمه را به خود مشغول می‌کرد و از طرف دیگر چه سودی می‌توانست برای امام کاظم (ع) داشته باشد؟ پیدا کردن این روابط بسیار پیچیده است. هرچه در تاریخ جست‌وجو می‌شود، دیده شده که نزدیک است امام (ع) این نوع حرکت‌ها را تأیید کنند؛ اما به یک‌مرتبه در یک موردی حضرات این نوع حرکت‌ها را رد کردند. از این تلاطم قبول و رد، یک مسئله‌ای کشف می‌شود و آن اینکه حضرات خیلی زیرکانه، امامانه و معصومانه این حرکت‌ها را نظارت و مدیریت می‌کردند که مآل و نتیجه آنها موجب شود سازمان شیعه و آن جریانی که به‌طور پنهانی کار می‌کردند، مخفی بماند و افشا نشود. درحقیقت یهود و دشمنان به‌دنبال آن سازمانی بودند که ائمه (ع) در حال تشکیل و تربیت آن بودند.

مسیحیان از یهودیان، و مسلمانان از یهودیان و مسیحیان طلبکارند

سؤال: آیا رومیان یهودی بودند؟

پاسخ استاد: خیر؛ روم آن زمان یهودی نبودند؛ بلکه مسیحی بودند. برای فهم روم آن زمان بهتر است به اروپا و آمریکای کنونی نگاه شود. آمریکا و اروپای فعلی همگی مسیحی هستند؛ اما به قول معروف، آب خوردنشان را بدون اجازه اسرائیل انجام نمی‌دهند. قبلاً عرض شد: مسیحیان از یهودیان، و مسلمانان از یهودیان و مسیحیان طلبکارند؛ چون ادعای یهودیان این است که آنها حضرت عیسی (ع)، پیامبر مسیحیت را به قتل رساندند؛ همچنان‌که خداوند در قرآن از قول یهودیان می‌فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ

و ما صَلُّوْهُ و لکن شُبَّهْ لَهُمْ» (۸). حتی مسیحیان نیز اعتراف دارند که یهودیان، قاتل حضرت عیسی (ع) هستند؛ بنابراین مسیحیان باید علیه یهودیان اقدام کنند و از آنها طلبکار باشند. مسلمانان نیز از مسیحیان طلبکارند؛ چون اولاً مسلمانان به حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) ایمان دارند؛ همچنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۹)؛ و ثانیاً از طرف مسلمانان گزندی به مسیحیان نرسیده است؛ و ثالثاً چرا مسیحیت، گفته پیامبر خودشان را که به پیامبر آخرالزمان بشارت داده بود، رد کردند و به پیامبر آخرالزمان ایمان نیاوردند؟! خداوند در این مورد می‌فرماید: «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۱۰).

پس درواقع مسیحیت باید علیه یهودیان وارد عمل شوند؛ اما نه تنها علیه آنها وارد عمل نشدند، بلکه علیه مسلمانان که حضرت عیسی (ع) را قبول دارند، اقدام عملیاتی انجام می‌دهند. این جریان از کجا نشأت می‌گیرد؟! حتی مسلمانان به احکام موجود در انجیل مسیحیان طبق آیات «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُنزِلَ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ» (۱۱) و «وَ أُنزِلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ» (۱۲) ایمان دارند و آن را تصدیق می‌کنند. مسیحیان تردید ایجاد کردند؛ لذا آنها باید رفع تردید کنند. ادعای یهودیان این است که پیامبر مسیحیت را آنان به قتل رساندند و مسیحیان نیز بر این مطلب واقفند؛ پس مسیحیت باید با یهودیان درگیر شوند؛ اما برعکس عمل می‌کنند و با مسلمانانی درگیر می‌شوند که از ناحیه آنها گزندی به مسیحیان نرسیده است و با یهودیان هیچ‌گونه درگیری ندارند. علت چیست؟ علت، نفوذ یهودیان در شاکله مسیحیت است و همیشه در رأس هرم مسیحیت، یهودیان حضور دارند. مسیحیت با آن همه عظمت، منتظر دستور از ناحیه اسرائیل است. امروز علت اینکه اروپاییان تحریم‌ها علیه ایران را مرتفع نمی‌کنند، این است که اسرائیل اجازه چنین کاری به آنها نمی‌دهد؛ درحالی‌که منافع ملی اروپا، در رفع تحریم‌ها علیه ایران است. ایران بازار خوبی برای کشورهای اروپایی است و از طرفی ایران با این معادن نفتی و گازی می‌تواند انرژی اروپاییان را تأمین کند؛ یعنی اروپا می‌تواند با ایران مبادلات داشته باشد و از این مبادلات سود ببرد؛ اما اسرائیل آنها را از این مبادلات منع می‌کند و اروپا خودش را از این سود عظیم به‌خاطر اسرائیل محروم می‌کند.

یهود، قدرت تأثیرگذاری و نفوذ را از کجا به دست آورد؟

سؤال: سؤال اساسی این است که یک اقلیتی به‌نام یهود این قدرت تأثیرگذاری و نفوذ را از کجا به دست آوردند؟

پاسخ استاد: شیطان یکی است؛ اما دنیا را سر کار می‌گذارد و فریب می‌دهد. شیطان قدرت ندارد؛ اما شیطنت می‌کند. خراب کردن یک بنا خیلی سخت نیست و در عرض ده دقیقه می‌توان آن را تخریب کرد؛ اما ساختن بنا زمان‌بر و هزینه‌بر است. یهودیان طبق آیه «و لا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» (۱۳) ویران‌گر هستند و طبق آیه «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۱۴) آتش به پا می‌کنند. برای برپا کردن آتش هزینه‌ای نمی‌خواهد؛ بلکه رساندن دنیا و اهل آن به صلاح و رستگاری سخت و دشوار است؛ خراب کردن هزینه زیادی نمی‌خواهد. اما اینکه منابع قدرت را در عالم به دست گرفتند، به‌دلیل سابقه‌دار بودن آنهاست. زمانی که مسلمانان خواب بودند، یهودیان بیدار بودند. قبلاً عرض شد: ابتدا دشمن حضرت آدم(ع) یعنی شیطان روی زمین پا گذاشت و سپس حضرت آدم(ع) بر زمین هبوط کرد. وقتی خداوند حضرت آدم(ع) را خلق کرد و به شیطان امر کرد تا بر آدم سجده کند، شیطان ابا کرد و از دستور خداوند سرپیچی و تمرد کرد. خداوند شیطان را به‌دلیل این تمرد، از درگاه خود راند و گفت: به جهنم! شیطان به خداوند گفت: تا قیامت به من مهلت بده. خداوند نیز تا روز معینی به شیطان مهلت داد. شیطان به زمین آمد؛ درحالی‌که حضرت آدم(ع) روی زمین هبوط نکرده بود. خداوند به حضرت آدم(ع) امر نمود تا در باغ و بهشت معهود سکنی گزیند: «و قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (۱۵). پس قبل از حضرت آدم(ع) دشمن او پا به میدان گذاشت و در جنگ‌ها و نبردها قانونی وجود دارد که هر فردی که ابتدا وارد میدان و زمین شود، او می‌تواند زمین را مسلح کند و یک قدم از رقیب خود که بعداً وارد میدان می‌شود، جلوتر است. هرکس که ابتدا وارد شود، می‌تواند زمین را مین-گذاری کند، خاکریز بزند و خمپاره‌اندازها را نصب کند؛ اما رقیبی که می‌خواهد تازه وارد میدان شود، تا بخواهد خاکریز بزند و یا عملیاتی انجام دهد، با واکنش و هجوم رقیب خود که زودتر پا به میدان گذاشته بود، مواجه می‌شود. همیشه بُرد با کسی است که ابتدا زمین را بگیرد. ابتدا دشمن آدم(ع) یعنی شیطان پا به زمین گذاشت و مسلح شد و آدم(ع) به زمینی پا گذاشت که ابتدا شیطان در آن زمین پا گذاشته بود؛ ولذا آن زمین است که در حدیثی از قول خداوند می‌فرماید: مَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُنْذُ خَلَقَهَا نَظَرَ لَطْفٍ؛ خداوند بر آن زمینی که در دست شیطان است، نظر لطف ندارد؛ چون عین شر و بدی است.

در مورد بحث ما نیز یهودیان زودتر از مسلمانان وارد میدان شدند. پیامبر اکرم(ص) بر زمینی وارد شدند که در دست یهود بود؛ به مدینه‌ای آمدند که قبل از ورود ایشان، یهودیان در آنجا ساکن بودند و اوس و خزرج و یکایک قبایل آنها با یهودیان، هم‌پیمان بودند. حضرت در مکه‌ای به دنیا آمدند که در آن، بت و بت‌پرستان حرف اول را می‌زدند. دشمن از قبل در زمین بود؛ ولذا سلاح خود را مستقر کرد.

خبثت‌هایی که یهودیان دارند، مسیحیت ولو عُمال دولتی آنها ندارند

سؤال: با توجه به اینکه دولت‌های مسیحیت با جمهوری اسلامی ایران در تقابل هستند، آیا گفته خداوند در آیه «وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» (۱۶) نسبت به توده‌های مسیحیت است؟

پاسخ استاد: حتی دولت‌های مسیحی - نه نفوذی‌های یهود- یعنی کسانی که در دولت‌های مسیحیت استخدام هستند - مانند نظامیان مسیحی- با نظامیان و کارگزاران یهودی دارای تفاوت هستند؛ یعنی آن خبثت‌هایی که یهودیان دارند، مسیحیت ولو عُمال دولتی آنها در صورتی که نفوذی نباشند، ندارند. نظامیان آمریکایی که به عراق آمده بودند، در خیلی از موارد با ایرانی‌هایی که زائر عتبات بودند، مواجه می‌شدند؛ آنچه احساس می‌شد، این بود که این نظامیان مسیحی یک نوع نرمی، ملاطفت، گرایش و تمایلی در آنها وجود دارد و آن تنندی که در یهودیان وجود دارد، در آنها وجود ندارد. این در حالی است که با مواجه شدن با نظامیان یهودی، تنندی آنها ملموس است.

از قبل به نظامیان آمریکایی که به عراق می‌آمدند، گفته بودند ایرانی‌ها انسان‌هایی آدم‌خوار هستند؛ اما وقتی ایرانی‌هایی که برای زیارت به عراق می‌رفتند و با نظامیان آمریکایی مواجه می‌شدند، آنها از ایرانی‌ها مهربانی می‌دیدند که این برخورد روی آنها اثر می‌گذاشت.

اوائل اشغال عراق توسط آمریکا که نظامیان آنها در کربلا نیز حضور داشتند، در بین آنها نظامیان زن نیز وجود داشت. وقتی کاروان زوار بانوان برای تشریف به حرم عبور می‌کردند، یکی از این نظامیان زن به مسئول کاروان مراجعه کرده بود. بانوان کاروان ترسیده بودند. او با زبان انگلیسی گفته بود تا نترسند و قصد آزار رساندن به آنها را ندارد. او شنیده بود کسی که شیعیان به زیارت او می‌روند، دعایش مستجاب است. او بچه نداشت و خیلی دلش بچه می‌خواست؛ لذا به زنان گفته بود: زمانی که به زیارت می‌روند، از ایشان بخواهند تا برای بچه‌دار شدنش دعا کنند.

برخلاف یهودیان، مسیحیان خیلی متمایل هستند. حتی بسیاری از اروپاییان اعتراض می‌کنند که چرا باید اوامر اسرائیل را اطاعت کنند و یک‌دفعه یک بیداری و اعتراض عمومی در این زمینه به وجود می‌آید. همین اعتراض عمومی که اخیراً در فرانسه به وجود آمده بود، سرمنشأ آن، اعتراض به همین سرسپردگی به یهودیان و اسرائیل است. عده‌ای در فرانسه خواستار جدا شدن از سیطره یهودیان هستند. هرکدام از مسئولین کشورهای اروپایی که خواستار خروج از سیطره اسرائیل باشند، کشور ناگهان دچار یک التهاب می‌شود و بالأخره روزی جامعه مسیحیت به جبهه حق خواهد پیوست.

فایده جریان‌ات و حرکات‌های مخالف بنی‌عباس برای سازمان اصلی شیعه

پس فایده جریان‌اتی که مخالفت با دستگاه هارون را علنی می‌کردند، این بود که دستگاه بنی‌عباس را نسبت به جریان‌ی که اصل نیست، حساس می‌کردند و موجب بقای سیستم و شبکه اصلی شیعه می‌شدند. برای مثال، بنی‌عباس حدود شصت سال دنبال احمد بن عیسی بن زید بن علی می‌گشتند تا او را پیدا کنند. چقدر از عمر این دستگاه باید صرف پیدا کردن او شود؟! این جریان‌ات و حرکات‌ها باعث می‌شد حکومت‌های جور از سازمان اصلی شیعه غافل شوند و آن سازمان به فعالیت خود ادامه دهد.

پس مطلبی که در این جلسه بیان شد، این است که حرکات‌های مسلحانه‌ای که علیه بنی‌عباس از بنی‌الحسن و یا از بنی‌زید شکل گرفت، نمی‌توان آنها را به‌طور مطلق رد کرد؛ ولو اینکه در روایات علیه این‌گونه حرکات‌ها مخالفت‌هایی وجود داشته باشد؛ چون احتمال دارد از طرف حضرات معصومین (ع) در این زمینه تقیه وجود داشته باشد. بر همین اساس کسانی که در این حرکات‌ها شرکت کردند و برای هدفی که ائمه (ع) خواستار آن بودند کشته شدند، شهید محسوب می‌شوند؛ و لذا حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن به شهید فخر معروف شد. حرکت او با حرکت یحیی بن زید مشابهت دارد و اصولاً چنین حرکات‌هایی باهم مشابهت دارند. حتی در روایات هر آنچه که راجع به محمد و عیسی وجود دارد، برای شهید فخر نیز چنین روایتی وجود دارد؛ منتها برخورد متفاوت است.

قبلاً نیز عرض شد: وقتی محمد بن عبدالله بن الحسن می‌خواست در مدینه قیام کند، عیسی بن زید همراه او بود. عیسی به محمد گفت: حرکت تو به سرانجام نمی‌رسد؛ مگر اینکه جعفر بن محمد (ع) تو را همراهی کند. محمد گفت: او همراهی نمی‌کند. عیسی به محمد گفت: من او را همراه می‌سازم. عیسی نزد امام صادق (ع) آمد و از ایشان جهت قیامشان خواستار بیعت شد. حضرت فرمودند: من بیعت نمی‌کنم. عیسی گفت: باید بیعت کنی؛ و لذا حضرت را به‌زور احضار کرد. در این زمینه، روایت وجود دارد. در روایت، وارد شده که حضرت با او تندی کردند و فرمودند: تو در فلان منطقه توسط فلان شخص کشته می‌شوی. بالأخره حضرت را در خانه‌ای محبوس کرده بودند و سپس ایشان را آزاد کردند. حرکت محمد انجام شد و سرانجام او در این حرکت کشته شد. ظاهر این واقعه، نشان‌دهنده این است که محمد اهل جهنم است. اما وقتی حسین، صاحب فخر قصد قیام داشت، فردی را نزد امام کاظم (ع) فرستاد تا او را در این قیام همراهی کنند. در روایت، وارد شده که حضرت به حسین فرمودند: آنچه را که محمد و عیسی به پدرم روا داشتند، تو به من نگو و مرا مجبور نکن. حسین به امام (ع) عرض کرد: شما را مجبور نمی‌کنم؛ بلکه به شما پیشنهاد می‌کنم و شما در این باره مختار هستید. ظاهر این

روایت این است که هم قیام حسین، شهید فخر و هم قیام محمد و عیسی، مورد رضایت امام معصوم نبوده است؛ اما حضرت بر حسین، شهید فخر گریستند و او را شهید فخر نامیدند.

وقتی صاحب «مرآة العقول» این روایات را مطرح می‌کند، شرح مفصلی بر آن بیان می‌کند مبنی بر اینکه احتمال تقیه‌ای بودن امام در این‌گونه موارد وجود دارد. به عبارتی، این افراد بار را از روی دوش اهل بیت (ع) برداشتند؛ منتها برای اینکه دشمن متوجه موافقت ائمه (ع) با این قیام‌ها نشود، ائمه (ع) تعدا چنین رفتاری را از خودشان نشان می‌دادند تا این حرکات و قیام‌ها ضربه خود را بر حکومت وارد کند و از طرفی حکومت نیز این حرکات را منسوب به ائمه (ع) نداند. این تحرکات، دشمن را به خود مشغول می‌کرد تا نفرات و سازمان اصلی حضرات معصومین (ع) محفوظ بماند. امروزه این‌گونه برداشت و تحلیل‌ها قابل استفاده است.

چرا یهودیان نتوانستند به سازمان اصلی شیعه دست پیدا کنند

سؤال: چرا یهودیان با این همه هوش و نبوغ خود نتوانستند به سازمان اصلی شیعه دست پیدا کرده و آن را مورد شناسایی قرار دهند؟

پاسخ استاد: پیچیدگی‌ها بعد از حصول شناخته می‌شوند؛ اما قبل از حصول نمی‌توان این پیچیدگی‌ها را مورد شناسایی قرار داد. برای مثال، ممکن است برخی امور بر قوی‌ترین و حاذق‌ترین پزشک مخفی بماند و نتواند یک مطلب را تشخیص دهد؛ اما بعدا توجهش به آن جلب شود و بعد از کشف و روشن شدن مطلب، متوجه وضوح و عدم توجه خود تا قبل از وصول به مطلب می‌شود. وقتی اوضاع پیچیده می‌شود، برخی امور مخفی می‌ماند. برای مثال، دشمن نتوانست حرکت مرحوم امام (ره) را پیش‌بینی کند و نمی‌دانست قیام ایشان چه سرانجامی خواهد داشت. اگر دشمن می‌دانست سرانجام قیام مرحوم امام، پیروزی انقلاب او خواهد بود و اوضاع بر او پیچیده نمی‌شد، قطعاً هواپیمای حامل ایشان را در آسمان می‌زد و حتی ایشان را زودتر در جاهای دیگری مانند نجف و یا ترکیه به شهادت می‌رساندند.

سؤال: مگر قرائن وجود نداشت تا دشمن براساس آن قرائن، دست به اقدام بزنند؟

پاسخ استاد: امروز قرائن برای دوست و دشمن آشکار شده است؛ اما آن زمان آنها این قرائن را نمی‌دیدند و اگر می‌دیدند، باورش‌شان نمی‌شد کار به چنین جایی کشیده شود.

امروزه از حرکت اهل بیت (ع) می‌توان یک‌سری امور را متوجه شد. برای مثال، ممکن است امروز اعتراض و گفته شود: چرا حضرت آقا (حفظه الله) فلان فرد را در فلان پست قرار داده است؟

لازم نیست حتما فردی مانند عیسی بن زید مورد تأیید حضرت باشد؛ بلکه ممکن است درواقع نیز یک فرد بدی باشد؛ اما حضرت اصل این حرکت را حفظ می‌کند؛ چون منصور دوانیقی با این حرکت فریب می‌خورد و متوجه نمی‌شود و حضرت توانستند حرکت اصلی را از دید منصور دوانیقی مخفی نگه دارند. تأیید حرکت عیسی بن زید، لزوماً دلیل بر این نیست که خود عیسی نیز فرد خوبی باشد؛ ولذا ایراد برخی افراد مبنی بر اینکه اگر فلانی آدم خوبی نیست، چرا حضرت آقا (حفظه الله) از حرکت او جلوگیری نکردند، مرتفع می‌شود.

مباحثی مربوط به انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت

سؤال: مگر دشمن چند بار دچار اشتباه می‌شود؟

پاسخ استاد: اتفاقاً دشمن علی‌الدوام دچار اشتباه می‌شود. مرحوم امام نمی‌خواستند بازرگان به قدرت برسد. یکی از سیاستمداران آمریکایی در این زمینه گفت: امام خیلی زیرک است؛ او ما را با بازرگان فریب داده است. این سیاستمدار می‌گفت: انتظار داشتیم بازرگان ما را به ایران برگرداند. مرحوم امام بازرگان را روی کار آوردند؛ درحالی‌که هیچ‌چیز بر روال خودش نبود؛ اما وقتی کم‌کم اوضاع سروسامان پیدا کرد، به‌هنگام، بازرگان را عزل کردند؛ اگرچه درظاهر مرحوم امام رسماً اعلام کردند: اشتباه کردیم بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت انتخاب کردیم. کلام مرحوم امام با تحلیل سیاستمدار آمریکایی تفاوت آشکاری دارد.

سؤال: اگر مردم و خواص انقلابی فکر و عمل می‌کردند - همچنان‌که مرحوم امام در نامه عزل آقای منتظری به آن اشاره کردند - امکان این وجود داشت که از ابتدا یک دولت انقلابی در رأس کار قرار گیرد تا زودتر به نتیجه برسد.

پاسخ استاد: آنچه مطرح شد، لازمه‌اش این است که از همان ابتدا خداوند همه را آدم خلق می‌کرد. کلام مرحوم امام مبنی بر «اشتباه کردیم»، معنایش این است که با نیروی موجود باید به همین شکل کار پیش می‌رفت. خداوند همه را آدم خلق کرد؛ اما آدم فریب شیطان را خورد؛ همان‌طور که خداوند در قرآن می‌فرماید: «و عصی آدم ربّه فعوی» (۱۷). ولو عصیان به‌معنای گناه مصطلح نباشد، اما به‌هرحال آدم (ع) از آن درختی که نباید تناول می‌کرد، تناول کرد.

هدف حضرات معصومین (ع) این است که یک سازمانی تشکیل شود که شیعه باشد و شیعه یعنی کسی که امام را کما هو حقّه می‌شناسد و به او معرفت دارد. شیعه‌ای که امروز وجود دارد، عدد آن در زمان امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به صد نفر هم نمی‌رسید؛ منتهی این عدد باید به حد نصاب خودش برسد.

مرحوم امام به خواص فرمودند تا نخست‌وزیر را انتخاب کنند و خواص، بازرگان را برای این پست انتخاب کردند. آیا خواص او را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند که خط فکری بازرگان با مرحوم امام همخوانی ندارد؟ امام فردی است که علیه شرک و شاه و استکبار، شمشیر کشیده بود؛ درحالی‌که بازرگان، سلطنت مشروطه را قبول داشت. کسانی که این فرد را انتخاب کرده بودند، شیعه به تمام معنا نبودند.

سؤال: شاید آن زمان بازرگان را از جهاتی اصلح می‌دانستند.

پاسخ استاد: تا زمانی که فردی شاخصش، امام نباشد، نمی‌توان او را شیعه مطلق دانست. تمام مطلب این است که شاخص باید جهت مطلق باشد. اینکه فلان فرد چگونه فکر می‌کند، فردی مانند عیسی بن‌زید خواهد بود.

سؤال: آیا مرحوم امام نمی‌توانستند اشتباه خواص را به آنها تذکر بدهند؟

پاسخ استاد: چرا؛ ولی همان خواص به امام می‌گفتند: خود امام دچار اشتباه شده است. وقتی امام، منتظری را عزل کردند، یکی از همین خواص نادان در مورد امام گفته بود: ما شنیدیم وقتی کسی پیر می‌شود، چیزی نمی‌فهمد؛ اما نه این قدر که قائم مقام خود را عزل کند.

این قضایا انسان را رشد می‌دهد تا به جایی برسد که انسان بداند باید عبد محض باشد. وقتی افراد به این مرحله رسیدند و تعداد نیز به حد نصاب رسید، در این صورت فرد اصلی برای حکومت ظهور خواهد کرد. انسان‌ها باید به حدی از معرفت برسند که مصداق آیه «فلا وربك لا يؤمنون حتى يُحكّموك فيما شَجَرَ بينهم ثُمَّ لا يَجِدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قَضَيْتَ و يُسَلّموا تسليماً» (۱۸) باشند. چنین فردی شیعه است؛ با این بیان چه تعداد از این‌گونه افراد وجود دارد؟!

خلاصه اینکه حرکت‌های زیدیه، بنی‌الحسن و بنی‌عبدالله بن جعفر با همین ملاکی که بیان شد، باید مورد بررسی قرار گیرد.

(۱). شعراء/۱۹۳-۱۹۴.

(۲). الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۰.

(۳). مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۹.

(۴). طه/۱۴.

(۵). الأمالی (طوسی)، ص ۶۲۷.

(۶). نساء/ ۱۵۹.

(۷). خیلی عجیب است! امروز اگر یک کارد و یا چاقویی به کسی بدهند تا یک لاشه گوشت گوسفندی را خرد کند، خسته می‌شود؛ اما کشتن هزار نفر چیز خیلی عجیبی است.

(۸). نساء/ ۱۵۷.

(۹). بقره/ ۲۸۵.

(۱۰). صف/ ۶.

(۱۱). آل عمران/ ۳.

(۱۲). مائده/ ۴۸.

(۱۳). همان/ ۱۳.

(۱۴). همان/ ۶۴.

(۱۵). بقره/ ۳۵.

(۱۶). مائده/ ۸۲.

(۱۷). طه/ ۱۲۱.

(۱۸). نساء/ ۶۵.